

بررسی و تحلیل موضوعات وصفی کلیدر

ملیحه کریمی پناه*

ابوالقاسم رادفر**

چکیده

رمان کلیدر، به‌رغم درون‌مایه حماسی و تراژیک، تصویرگر عشق و زندگانی و توصیف‌کننده سختی‌ها و شوربختی‌های زندگی عشیره‌ای و روستایی است. از برجسته‌ترین ویژگی‌های این رمان و تشخیص آن در میان هم‌گنان، توصیفات نغز و بی‌بدیلی است که در منتهای ذوق و خلاقیت به سلک عبارت کشیده شده است. دامنه این وصف‌ها بسیار گسترده و شامل اقلیم‌های متفاوتی است و این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که آیا هدف نویسنده از به‌کارگیری این موضوع ادبی، آن هم با چنین گستردگی‌ای، صرفاً آرایش کلام و گیرایی و جذابیت متن بوده است یا از خلق آن‌ها هدف دیگری داشته است.

کاربرد وصف در این اثر به اندازه‌ای است که برخی از منتقدان صرفاً به نقد کمیت این توصیفات پرداخته‌اند. از آن‌جا که هیچ تحقیقی در زمینه کیفیت و تحلیل این وصف‌ها انجام نشده است و بنیادی به کمالات و کاستی‌های این مقوله پرداخته نشده است، در این مقاله سعی بر آن است که موضوعات وصفی، افزون بر جنبه کمی، از نظر کیفی نیز بررسی شود و به نقد و تحلیل نمونه‌ها و لزوم بودن و یا نبودن آن‌ها در این رمان پرداخته شود تا به این ادعا که برخی منتقدان وجود این وصف‌ها را لزوم مالا یلزم قلمداد کرده‌اند و آوردن آن‌ها را سبب اطاله مطلب دانسته‌اند پاسخی منطقی داده شود.

کلیدواژه‌ها: رمان، کلیدر، شگردهای توصیفی، تحلیل کیفی و کمی.

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول)

malihehkarimipanah@yahoo.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی agradfar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۴

مقدمه

محمود دولت‌آبادی چهره‌ مشهور ادبیات روستایی در روستای دولت‌آباد بیهق (سبزوار) به دنیا آمد (تسلیمی، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

دولت‌آبادی، با روی آوردن به مسائل روستایی خراسان و تصویر هنری و گویایی که از روستاییان ایرانی در مرحله گذر به زندگی شهری پدید آورده است، سهم سزاوار توجهی را در رسانیدن رمان فارسی به مرحله‌ای از کمال به خود اختصاص داده است.

وی نویسنده‌ای چیره‌دست است که با خامه توانای خود توانسته است در عرصه داستان‌نویسی آثار بسیاری به ادبیات داستانی معاصر عرضه کند و خود را در صف اول نویسندگان معاصر قرار دهد (کریمی‌پناه، ۱۳۸۷: ۴۶).

رمان کلیدر، کمال‌یافته‌ترین اثر دولت‌آبادی و شاید داستان‌نویسی معاصر فارسی، با درون‌مایه فاخر و مضمون حماسی با زبانی استوار و متکی بر پیشینه غنی ادبیات فارسی عرضه شده است. کلیدر برشی زمانی و مکانی از وقایع سیاسی و اجتماعی سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۷ در خطه پهناور خراسان است. این رمان پرآوازه حجیم طی پانزده سال به رشته تحریر درآمده است. این اثر، به لحاظ بافت روستایی و حماسی، زبان، و ساخت ممتاز، نقطه عطفی در رمان‌نویسی فارسی به‌شمار می‌رود.

بیشتر منتقدان و تحلیل‌گرانی که درباره این کتاب قلم زده‌اند یا حتی به معرفی اجمالی آن پرداخته‌اند هر یک به‌گونه‌ای به جنبه حماسی این اثر اشاره کرده‌اند (بابایی، ۱۳۷۳: ۲۳).

رمان کلیدر رمانی آراسته، استوار، و ریشه‌دار است که امتیاز و برجستگی‌های چندی آن را در میان همگنان شاخص و نام‌بردار کرده است. یکی از این برجستگی‌ها، که انگیزه رغبت برای نگارش این تحقیق شد، توصیفات نغز و زیبای رمان است که نویسنده با درایت و مهارت چشمگیری در حجم عظیمی از اثر خود آن‌ها را در سلک عبارت کشیده است. در این رمان، نویسنده سعی کرده است تا ضمیر خام تاریخ و مفهوم را با مضامین، ترکیبات، و تعبیراتی که خاص شعرند به تندیس زیبا بدل کند. به مدد قدرت تخیل و نیروی تصویرسازی و مضمون‌آفرینی، معانی وصفی و عاطفی را در نهایت خلاقیت و جذابیت به‌گونه‌ای زیبا در رمان خود پی‌ریزی کرده است.

روشن است که یکی از مقولات مشترک میان نظم و نثر مقوله توصیف است. سخنوران در توصیف پدیده‌ها از آرایه‌ها و ابزارهای مختص شعری در بیان خود سود می‌برند و کلام خود را، با هدف گیرایی و جذابیت، مزین و مرصع به انواع لطیفه‌های لفظی و معنوی

می‌کنند تا سخنی دل‌نشین و زیبا از خود به یادگار گذارند و با خلق توصیفات بی‌مانند و تصویرسازی‌های متعدد ملال و کسالت احتمالی ناشی از خواندن سطور یکنواخت و بی‌رنگ نوشته‌های خود را، که بر خاطر خوانندگان نشست است، بزدايند.

از اغراض شعری که در نثر راه یافته است کاربرد معانی وصفی است؛ که نه تنها یکی از مهم‌ترین موضوعات ادبی، بلکه از نظر توسعه و اشمالی که بر بیشتر فون سخن دارد مهم‌ترین و پراچ‌ترین فن سخن‌وری به‌شمار می‌رود (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۳۸).

توصیف آیات و عناصر و زیبایی‌های جهان، وجود و شرح وقایع و مناظر دلکش و سهمگین از ویژگی‌های فطری و غریزی بشر است و هر آنچه از خاطر انسان گذشته و هر آنچه دیده یا احساس کرده است در یاد خود نگه می‌دارد تا آن را برای دیگران نیز شرح دهد و آن‌ها را نیز در احساسات حاصل شده با خود شریک کند (صورتگر، ۱۳۴۷: ۲).

حال با این مقدمه اجمالی به تعریف این موضوع ادبی می‌پردازیم.

وصف چیست؟

فرهنگ‌نویسان وصف را با عنوان image یا imagery ثبت کرده‌اند و به تعریف و توضیح آن پرداخته‌اند. به نمونه‌هایی از این تعاریف می‌پردازیم.

کادن، ذیل «تصویرگری» (imagery)، چنین نوشته است:

همانندسازی، تصویر، و تصویرگری معانی مصداقی و ضمنی فراوان دارد. تصویرگری به‌طور کلی استفاده از زبان است در بازنمایی اشیاء، اعمال، احساسات، افکار، تصورات، حالات روحی، و هر تجربه حسی و فراحسی (کادن، ۱۳۸۰: ذیل «تصویرگری»).

میرصادقی، در کتاب خود، وصف را با عنوان تصویر خیال (image imagery) چنین تعریف کرده است:

تصویر خیال یا ایماژ صورت ذهنی است که هنرمند (نویسنده، شاعر، و ...) با یاری کلمات از برداشت‌های عاطفی و ادراکی خود از طبیعت و اشیای دور و بر خود به‌دست می‌دهد تا از طریق انواع آن و تشبیه، استعاره، تمثیل، نماد، و مانند آن‌ها تجریبات و مشاهده‌های خود را به ذهن خواننده یا شنونده انتقال بدهد (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۶۴).

شاکری در این باره بر این نظر است:

از رودررو قرار گرفتن دو امر (دو کلمه، دو جمله، دو حالت، و ...) هرگاه امر سومی حادث شود آن را تصویر می‌نامیم (شاکری، ۱۳۸۵: ۲۴).

شفیعی کدکنی تصویر را این‌گونه تعریف کرده است:

تصرف ذهنی شاعر در مفهوم طبیعت و انسان و این کوشش ذهنی او، برای برقراری نسبت میان انسان و طبیعت، چیزی است که آن را خیال یا تصویر می‌نامیم (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۹: ۳۸).

از نظر براهنی وصف چنین است:

تکنیک زمینه توصیف است. فاصله دو قدم شخصیت به وسیله توصیف پر می‌شود. نویسنده از طریق توصیف زمینه‌ای زیر قدم‌های شخصیت و در فاصله قدم‌های او می‌گستراند تا این‌که وقتی به سوی عمل رانده می‌شود، عملش طبیعی به نظر آید (براهنی، ۱۳۷۳: ۳۰۵).

وصف در رمان کلیدر حجم بسیاری از اثر را به خود اختصاص داده و شامل موضوعات متنوعی است. نویسنده به شیوه دانای کل توانسته است بی‌نظیرترین وصف‌ها را در عرصه ادبیات داستانی خلق کند. اثرپذیری کلیدر از این مقوله ادبی چنان زیاد است که برخی از منتقدان بر دولت‌آبادی خرده گرفته‌اند. از جمله محمد بهارلو می‌نویسد:

این نخستین اثری است که در آن وصفی از وسیع‌ترین منطقه سرزمین پهناور ما، خراسان، با این دامنه و تفصیل ثبت شده است. این وصف‌ها در موارد بسیار ناتراشیده و ناپرداخت است و به اصطلاح "اقتصاد" نویسندگی در آن رعایت نشده است (شیرمحمدی، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

منتقدان زبان نویسنده را زبان شعر دانسته‌اند؛ یعنی زیبایی که بر استعاره و مجاز تکیه دارد و قدرت خاص دولت‌آبادی را در همین وصف‌ها می‌دانند و اذعان می‌دارند که این شیوه و هنر خاص نویسنده است (همان: ۵۱-۵۲).

شبیه‌های وصفی کلیدر

نویسنده برای تصویرگری موضوعات وصفی خویش مانند پدیده‌ها، موقعیت‌ها، شخصیت‌ها، و ... از شیوه‌های زیر بهره برده است:

۱. **توصیف از زاویه دید شخص دیگر:** در این حال، نویسنده گویی خود را از صحنه پنهان داشته است و وامی‌نماید که گویا این نه من، بلکه یکی از کسان اصلی رمان است که نقد حال این یا آن می‌کند. نویسنده با هوشیاری تمام نزدیک‌ترین کسان را به شخصیت مورد نظر برمی‌گزیند، زیرا وی را برای داوری شایسته‌تر می‌داند (اسحاقیان، ۱۳۸۳: ۳۳۶). بند دوم در اولین جلد کلیدر از نمونه‌های این روش وصف است که نویسنده با درایتی

چشمگیر توانسته است خوی و منش چهار تن از شخصیت‌های اصلی رمان را از زاویه دید کلمیشی، پدر خانواده میسکالی‌ها، به گویاترین وجه به خواننده معرفی کند.

فرا دست بیگ محمد، گل محمد بود. کم‌گوی و کم‌شنو. جبین بسته، تیزهوش، برآ، و دیرجوش با خوی پلنگان. مردی از آن دست که بدان چه می‌خواست دست می‌ورزید. فرصت این نمی‌داد که راهی دراز میان پندار و کردارش را پر کند. پرتاب و سخت‌جان ... (دولت‌آبادی، ۱۳۳۸: ۱/ ۱۵۷).

۲. وصف از زبان دیگران: در این مواقع، وصف به حالت غیر مستقیم و با استفاده از گفت‌وگوی شخصیت‌ها انجام می‌شود. در کلیدر، شمار فراوانی از وصف‌ها به این روش انجام شده است.

صوقی از زبان بی‌بی سکینه این‌گونه وصف می‌شود:

... چشم‌های سیاه آتشی‌ای داشت. موهایش هم خیلی بلند بود. اما دل‌افسوده به نظرم آمد. زار بود. هنوز او را نمی‌رقصانند. این‌طور که من حالیم شد، داشتند بارش می‌آوردند. خیلی شرموک بود ... حکایت بره آهوپی که گرفتار شده باشد. چه بگویم؟ دل‌گرفته بود، دخترک هراس داشت ... جادر چیت گل‌داری سرش بود. یک پیراهن سبز اطلس هم تنش بود. چی می‌خواندش خدایا؟ نگار؟ ها، به گمانم اسمش نگار بود (همان: ۳/ ۸۱۰).

۳. توصیف از طریق درون‌کاوی و حدیث نفس: در این شیوه، نویسنده شخصیت داستانش را به لحظه‌تنبهایی و خلوت‌کردن با درون خود می‌برد. فرد، در جدالی درونی با خود، درون خویش را می‌کاود. وصف در چنین حالاتی بیش‌تر جنبه پرسشی می‌یابد (همان: ۲/ ۴۳۹-۴۴۰). دولت‌آبادی از این شیوه در وصف نفسانیات افراد خاصی سود برده است. استفاده وی از این روش در وصف درونیات دو تن از شخصیت‌های رمان نکاتی درخور توجه را دربردارد. برای مثال، نادعلی چارگوشلی جوانی روان‌پریش و مجنون است که جنجال‌های درونی وی، همراه با فلسفه‌بافی‌ها و تحلیل‌های مطول و زائد نویسنده، حجم زیادی از رمان را اشغال می‌کند (همان: ۳۷۶-۳۷۷).

آنچه آمده است نمونه‌ای از کاوش درونی شیرو است:

... کنیز، به او چون کنیزی نگاه کرده می‌شد. از نیش آفتاب تا صلاهی مغرب در زیرزمین خانه بندار، پشت به دار قالی نشسته بود و پنجه به خامه می‌کشید و نور چشم می‌سایاند. دل‌گرفته و ملول. مجبور. ناچارکار. فراخنای جلگه‌ها، بلندهای کوهستان‌ها، و آن نوای خاموش دره‌های ژرف. کو آن درای قوچ جلوکش؟ گله و نسیم نمناک دشت نیشابور کجا

شد؟ طاق طاغی را کدام دستان زدیدند؟ غرش آسمان پرآزنگ و هرای خوش‌آهنگ مردان در کدام گوری دفن شدند؟ زندگانی چگونه چنین دست‌بسته و نامراد شد؟ پهلوانی چگونه خاک؟ ... باور کنیم که گرفتار آمده‌ایم؟ به‌راستی؟ (همان: ۴۳۹-۴۴۰).

نویسنده در وصف درونیات و افکار گل محمد نیز دچار افراط شده است، اما این وصف‌ها پیش‌فرایند و زمینه‌ساز و آینه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های وی در روند و انتهای داستان می‌شود.

پندار مردمان. پهنای ژرف و پر آسمان پندار مردمان. جایگاهی بس برین و بس بی‌اعتبار. بلندجایی بس پرشکوه و منظر، و بس هولناک. حدی میان عرش تا فرش. ورطه‌ای خطیر بود این کرسی برین. خطیر و چاره‌ناپذیر، برین و ناگزیر. بدگمانی و یقین، نامنی و باور. بدگمانی از بی‌اعتباری کرسی و جای، یقین و باور از حقیقت کار ... (همان: ۸/ ۲۱۸۵-۲۱۸۷).

۴. توصیف از طریق تشبیه: در توصیف، بیش از هر چیز از فن تشبیه استفاده می‌شود و زبان سخن‌ور بدون استفاده از این صنعت در وصف اشیا و مناظر کند است. این مهارت وصف‌کننده است که به مدد تشبیهات دقیق و تسلط کامل بر معانی و آشنایی به رموز روان‌شناختی از اطلاعات قبلی خواننده به‌نحو مطلوبی بهره می‌برد و تصویر معقولی از موضوع ترسیم می‌نماید (مؤتمن، ۱۳۴۶: ۱۷). دولت‌آبادی با این صنعت به نگارگری و رنگ‌آمیزی تصاویر رمان پرداخته است.

گردبادی سیاه، پیچان، و شتابان. چیزی مثل هول. سر در قاچ زین نهاده، پشت خم کرده، در تاختی بی‌امان پیش می‌آمد. گلوله‌ای پشم سیاه که در آن رشته و گشوده می‌شد ... (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۸۵۰/۳).

۵. توصیف با کمک تمثیل: تمثیل صنعتی است که از قدیم در ادبیات (هند و ایران) مقام شامخی داشته است و بنیاد ادبیات هندی و ایرانی بر آن بوده است (بهار، ۱۳۸۶: ۲۸۱). در این شیوه، نویسنده نخست مطلبی را دعوی می‌کند و سپس مثالی می‌آورد که به سبب بداهت در معنی می‌تواند هم‌چون دلیلی دعوی وی را ثابت و مبرهن کند. نمونه زیر توصیفی با تمثیل از عباس‌جان، پسر کربلایی خداداد، به سگ، در برابر موسی قالیباف است:

عباس‌جان اکنون نه دیگر آن سگ غافل‌گیر و زهر به دندان و نه آن موجود پیچیده‌ای بود که در هر فرصتی زخم زبانی بزند و زهر دندانی به کسی بریزد یا این‌که لقمه‌ای به لابه و تهدید از دهانی وابستند، بلکه او در این دم سگی را می‌مانست گرگ جوانیده،

ترس خورده، فرومالانیده شده و زبون. پس در خود خزیده، دم لای پاها کشیده، ترسو و ترحم انگیز می نمود (دولت آبادی، ۱۳۳۸: ۹/ ۲۴۸).

۶. **توصیف از طریق استعاره و تشخیص:** استعاره‌ها، با برخوردار بودن از خصلت تشخیص، فضای شاعرانه‌تری به نثر می‌دهند (بهار، ۱۳۸۶: ۲۸۰). شاید یکی از چیزهایی که اوصاف مظاهر طبیعت را در شعر (و نثر) زیبا و با روح می‌کند جان‌بخشیدن به آن‌هاست (یوسفی، ۱۳۳۸: ۴۷۱). دولت‌آبادی با این شیوه تصویرهایی بدیع از محسوسات و معقولات را در ذهن خواننده به وجود آورده است که این امر باعث فزونی احساس تلذذ و ارتقای ارزش هنری اثر شده است.

دولت‌آبادی، در توصیف باد، از این صنعت این‌گونه سود جسته است:

باز این باد برخاسته بود. می‌وزید، می‌نالید و خاک را برآشفت. درهم می‌پیچاند. به خاک درمی‌آمیخت. می‌غلطاند. می‌غلطید و هم‌چون نم‌دی که درهم بولود بر دشت می‌لولید. تن بر بیابان سوخته می‌مالاند و بوته‌پرکنده مره را با خود می‌دواند. دور می‌شد و موج خاک در هر پناه فرومی‌نشاند و باز سینه به زمین می‌سایاند. در هیزم و بوته چنگ می‌انداخت، لوله می‌شد. می‌لولاند. بالا می‌رفت. تاب می‌خورد ... (دولت‌آبادی، ۱۳۳۸: ۱/ ۵۳-۵۴).

۷. **توصیف از طریق تنسیق الصفات:** انتخاب صفاتی گویا و دربرگیرنده، که معرف واقعی موصوف مورد نظر باشد، از هنر و خلاقیت مسلم نویسنده ناشی می‌شود. تنسیق الصفات از شیوه‌های دیرین نثر باستانی ایرانی و اسلوبی متداول است (خطیبی، ۱۳۸۶: ۲۳۹). دولت‌آبادی از این شیوه در تنوع‌بخشیدن به کلام و شفافیت‌بخشیدن به تصویرسازی‌های خویش سود برده است.

نمونه زیر وصفی از منش و شخصیت عباس جان با استفاده از تعدد صفات است:

مار زخمی!

جان‌رنجیده، جراحت دیده. تن بی‌پایه، وارخته. آشفته و درهم. ایستاده بر هیچ، معلق. ایمان‌باخته، ناتوان. خشمگین. در یوزه. غروریشکسته. وامانده. پریشان‌پندار. در گِل، بی‌حرمت، گم‌کرده حرمت، دل‌مرده، بر سنگ و سفال خورده و ازده. کینه‌توز. بی‌مروت، حدناشناس، نامراد، خوار شده، وهن! زخمی. مار زخمی (دولت‌آبادی، ۱۳۳۸: ۳/ ۸۰۵).

۸. **توصیف با کمک پرداختن به جزئیات:** وصف معقول و منطقی آن است که خواننده را به هویت و چگونگی ماهیت و هیئت شیء موصوف کاملاً واقف گرداند، به‌قسمی که اگر آن را ببیند، به‌جای آورد (مؤتمن، ۱۳۵۵: ۱۱۶). از میان همه توصیفاتی که

در کلیدر آمده است فقط آن‌هایی که با این روش تصویرسازی شده‌اند در ذهن خواننده باقی می‌مانند. نمونه‌ی زیر توصیفی است که، با پرداختن به جزئیات، درباب شهر سبزواری نقل می‌شود:

ابر تیره چون کرک خاکستری بز هنوز آسمان را فروپوشانده بود، نه می‌بارید و نه می‌گریخت. هم‌چنان سمج و بی‌بار بر بالای شهر ایستاده و مانده بود. گزمه بی‌چهره. مردمان از سنگ‌فرش خیابان برچیده شده بودند. یا به دکان‌ها خزیده یا سر در پوستین پیچیده و در کوچه‌ها فرو می‌رفتند. غباری سرد در تن شهر رها بود ... دکان‌دارها چزیده در خود، خپیده در خود، عبا بر سر کشیده، پناه تخته‌کار دکان، روی منقل خاموش خود خمیده و چشم‌هاشان چون چشمه‌های خشکیده به بیرون خیره بود ... (دولت‌آبادی، ۱۳۳۸: ۲/ ۴۱۰).

در کلیدر، موضوعاتی که با سودبردن از شگردهای ذکرشده توصیف شده‌اند حجم وسیعی از رمان را به خود اختصاص داده‌اند و دامنه این موضوعات اقلیم‌های متفاوتی را دربرمی‌گیرد. تعداد این موضوعات وصفی، جدای از موضوعات زیرگروهی، بالغ بر ۲۴ نمونه است. برای مثال، توصیف طبیعت شامل شانزده مورد از موضوعات پیرامونی است. آوردن یکایک این وصف‌ها کتابی مستقل را، دست‌کم با حجمی برابر یا اندکی کمتر از خود رمان، می‌طلبد. بنابراین، نمونه‌هایی که ذکر شده است در اثبات این مدعا اگر اندک نباشد، کافی است.

موضوعاتی که چندین و چندبار در موقعیت‌های گوناگون وصف می‌شوند در اکثر مواقع به اندازه‌ای زیبا و زنده‌اند که در ردیف شاهکارهای ماندگار ادبیات معاصر قرار می‌گیرند. اکنون به بررسی و تحلیل مهم‌ترین موضوعات وصفی در کلیدر می‌پردازیم.

ماهیت موضوعات وصفی

۱. سیمای ظاهری

الف) چهره: کیفیت وصف در این زمینه به دو گونه است:

۱. توصیف کلی و کامل چهره: نویسنده با شگردهای وصفی ذکرشده تصویری کامل، شفاف، و واضح از شخصیت داستان بیان کرده است. از میان ۱۶۰ شخصیت رمان، ۷۵ چهره با این روش وصف شده‌اند (همان: ۱/ ۵۷).
۲. توصیف جزئی کوچک از چهره: نویسنده از توصیف کامل چهره خودداری کرده است و چهره را جزءبه‌جزء کرده و در موقعیت‌های گوناگون آن را وصف می‌کند. خواننده

باید با کنارهم گذاشتن این توصیفات جزئی که از گوشه و کنار حوادث و وقایع داستان سر برون آورده است به یک تصویر کلی و تا حدودی روشن از چهره و صف شده برسد. شش تن از شخصیت‌های داستان این‌گونه وصف شده‌اند.

بقیه شخصیت‌های داستان (حدود ده تن) با توصیف جزئی از چهره و بقیه بدون توصیف باقی مانده‌اند. دولت‌آبادی در توصیف چهره بیگ‌محمد، از قهرمانان اصلی رمان، دچار اهمال و کوتاهی درخور توجهی شده است (همان: ۲۷۲۷/۱۰). مثلاً اگر توصیف چهره بیگ‌محمد را با توصیف چهره پیرزن مکتبی، از چهره‌های فرعی داستان، مقایسه کنیم درمی‌یابیم که گاهی این توصیفات متناسب با شخصیت قصه نیست (همان: ۵/۱۴۶۰؛ ۹/۲۲۲۶). هم‌چنین، چهره بلقیس و زیور نیز چندان واضح توصیف نشده است و این درحالی است که برخی چهره‌ها بارها وصف می‌شوند (همان: ۸/۲۰۳۴؛ مقایسه شود با ۳/۹۷۵؛ ۴/۱۰۲۱؛ ۷/۱۹۵۵).

چهره خدیج و اصلان، عروس و داماد، با این‌که نویسنده درباره مراسم عروسی آن‌ها به تفصیل توصیفات را بیان کرده است، بدون وصف باقی مانده است.

نمونه‌های وصفی ذیل این موضوع از نظر کمیت درخور توجه بوده است و شامل ۱۱۴ نمونه می‌شود.

ب) لباس: کلیدر با وصف پراکنده‌ای از لباس مارال آغاز می‌شود. نویسنده این موضوع را اغلب با پرداختن به جزئیات وصف می‌کند. غالب پوشاک‌هایی که نویسنده توصیف می‌کند رنگی تیره دارند و فقط سه شخصیت با لباس سفید وصف می‌شوند: گل‌محمد (همان: ۱/۳۲)، نادعلی (همان: ۲۳۳)، و بندار (همان: ۶/۱۶۹۶) که این مسئله شاید نکته‌ای روان‌شناسانه با خود داشته باشد.

در کلیدر، کیفیت لباس و پوشاک مردم بدین‌گونه است:

۱. لباس مردان: اغلب شامل کلاه یا منديل بوده است. مردم عامی بیش‌تر کلاهی از جنس نمد در تابستان و از جنس پشم در زمستان و مردم خاص مثل حکومتی‌ها و وابستگان به حکومت کلاهی موسوم به پهلوی بر سر می‌گذاشتند. در اندرونی نیز از پوششی به نام عرق‌چین، که خاص ملاکان و یا پیرمردان بوده است، استفاده می‌کرده‌اند.

کفش آن‌ها اغلب گیوه و از جنس ملکی بوده است. نویسنده در توصیف کفش‌ها واژه پاتاوه یا پاواراز را بیش‌تر از لفظ کفش می‌پسندد. دولت‌آبادی، در وصف، همواره کاربرد اصطلاحات محلی را بیش از اصطلاحات رسمی ترجیح می‌دهد. لباس اصلی مردان داستانش را با لفظ قبا، نیم‌تنه، چوخا، شولاو، و در مواردی نیز پالتو و پوستین می‌آورد.

توصیف شلوار با لفظ تنبان آمده است که از جنس برک یا اطلس شکن بوده است (همان: ۲۳۰۵/۹) و فقط یکبار در وصف لباس آقای سمرقندی، معلم شهری، از لفظ شلوار استفاده می‌کند (همان: ۱۷۸۰/۶).

مردها اغلب از کمر بند استفاده می‌کرده‌اند. اگر سالخورده بوده‌اند، شالی از جنس پشم و اگر جوان بوده‌اند، زنجیری حمایل می‌کرده‌اند و اگر نظامی بوده‌اند، قطار فشنگ پوشی بر لباسشان بوده است. برای دست‌ها نیز پوششی به نام مچ‌پیچ استفاده می‌شده که اغلب دستمال ابریشمی بوده است (همان: ۷/۱). گروهی نیز با شالی به دور گردن (همان: ۲۲۵۳/۹)، که گاهی نقش این شال را دستمال ابریشمی به عهده می‌گرفته است، در فضای داستان ظاهر شده‌اند (همان: ۱۴۵۶/۵). فقط در یک نمونه از کراوات نام برده شده است (همان: ۱۷۸۰/۶). از نظر کیفی، وصف لباس مردان گویاتر و مفصل‌تر از توصیف لباس زنان است.

۲. لباس زنان: شامل چارقد همراه با سر بند بوده است. اگر جوان، به‌خصوص دوشیزه، بوده‌اند، مزین به پولک‌های برنجی شده است (همان: ۳۸، ۳/۱) که بال این پوشش را هنگامی که با غریبه‌ای مواجه می‌شده‌اند تا زیر چشم‌ها بر چهره می‌پوشانده‌اند. لباس اصلی زنان شلیتۀ بلند و یک یل بوده است که روی پیراهن بلند، پرچین، و آزادشان پوشیده می‌شده است. شالی نیز به کمر می‌بسته‌اند.

با این‌که ساق پاهای زنان پوشیده در جوراب وصف شده است، ولی کفش آن‌ها توصیفی ندارد. تنها در مورد صوقی، که در شهر آمدوشدی دارد، توصیفی از کفش‌های او، آن‌هم برخلاف شیوۀ لفظی نویسنده، آمده است (همان: ۲۲۸۳/۹). نویسنده در توصیفی نشان می‌دهد که پاهای زنان ایلی غالباً برهنه بوده است (همان: ۱۶۶/۱) که این نکته می‌تواند دلیلی بر فزونی فقر معیشتی و فرهنگی مردم آن روزگار باشد. روی هم رفته، همه لباس‌هایی که در کلیدر وصف شده‌اند با صفات مندرس، ژنده، و نیم‌دار آمده‌اند که خود دلیلی بر اثبات این مدعاست.

بررسی این موضوع وصفی، از نظر کمیت، نشان می‌دهد در سراسر رمان، به‌جز جلد هشتم، وصف لباس تا حدودی بیان شده است و در جلد نهم به اوج می‌رسد. اما به‌رغم توصیفات دقیق دربارهٔ مراسم عروسی، نه‌تنها لباس عروس و داماد، بلکه لباس مهمانان نیز توصیف نشده است. در کلیدر، ذیل این موضوع ۶۲ نمونهٔ وصفی آمده است.

ج) قامت: نویسنده این موضوع را غالباً با آوردن صفات پی‌درپی وصف می‌کند و چون وصف قامت اغلب با موضوعات دیگری چون خلق‌وخو، لباس، چهره، و راه‌پیمودن همراه

می‌شود نویسنده ناگزیر شده است این توصیفات را کوتاه و یا فقط با یک صفت بیاورد؛ چنان‌که قامت بیش‌تر شخصیت‌های اصلی داستان به‌وضوح وصف نشده است.

خوش‌قامت‌ترین شخصیت، از میان مردان، جهن‌خان (همان: ۴/ ۱۱۰۰) و خوش‌اندام‌ترین زن داستان مارال (همان: ۳/ ۱) و تنومندترین مردان، خان‌عمو (همان: ۱۲۲) و علی‌اکبر (همان: ۷۹) است. همه شخصیت‌ها، به‌جز شماری اندک، قامت تکیده، لاغر، ریزنقش، و بلندبالا دارند که این نیز یکی دیگر از نشانه‌های فقر اقتصادی و رنج‌کشیدگی مردم داستان است. ذیل این موضوع ۷۳ نمونه وصفی آمده است.

د) چشم: کیفیت این بخش از توصیفات، از نظر زیبایی‌شناسی و چیره‌دستی نویسنده در خلق تصویرآفرینی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سعی نویسنده در گزینش کلمات مناسب و بهره‌گیری از ترکیباتی با بار معنایی و عاطفی درخور توجه ستودنی است.

این بخش صرفاً وصفی از حالت و رنگ چشمان نیست، بلکه نویسنده با این توصیفات موقعیت جسمی، روحی، و شخصیتی افراد را نیز به‌تصویر می‌کشد. به‌دیگر کلام، نویسنده این‌گونه وصف را از بیان روایی داستان، در تحلیل موقعیت و زندگی و شخصیت فرد در رابطه با دیگرکسان، مجزا کرده است. برای مثال، غربت سارا، دختر افغان، و ناامنی پیرامون وی در توصیف چشمان او نمایان است. این وصف نه‌تنها توصیف چشمان او، بلکه تصویری از زندگی نابسامان و تنهایی وی را نمایش می‌دهد (همان: ۶/ ۱۵۲۵).

توصیفی که نویسنده از چشمان مارال بعد از وصال با گل‌محمد بیان می‌کند، به‌سان توجیهی در دفاع از معصومیت وی در این ماجراست (همان: ۲/ ۳۶۷). این درحالی است که خواننده پیش از آن، عمیقاً از پامال‌شدن زیور ناخشنود است، اما این وصف جذاب و لطیف سبب علاقه و محبت خواننده به مارال می‌شود.

هم‌چنین، نویسنده با وصف چشمان پدر افلیح و زمین‌گیر قدیر وضعیت جسمی وی را به‌خواننده القا می‌کند. این‌گونه توانایی در وصف با بهره‌گیری بجای و به‌موقع نویسنده از واژه‌ها میسر شده است (همان: ۴۵۲).

نویسنده چهره برخی از شخصیت‌های داستان را توصیف نمی‌کند و یگانه نقطه روشن چهره آنان همان وصفی است که از چشمان آنان بیان می‌کند (همان: ۶/ ۱۶۲۳؛ ۶/ ۲).

گاهی وصف چشمان برخی از شخصیت‌ها در روند رمان تکرار می‌شود. یکی از این افراد مارال است که نویسنده اصرار دارد برجستگی ویژه‌ای به چشمان او دهد. پافشاری نویسنده

در آوردن وصف‌های متفاوتی از چشمان وی در یک مورد به تناقض انجامیده است و این تفاوت در چشم‌هاست (همان: ۳/۱؛ مقایسه شود با ۲/۳۶۲، ۳۶۷؛ ۱۰/۲۷۴۴، ۲۷۲۷).

در کلیدر، ذیل این موضوع ۳۵ نمونه وصفی آمده است.

ه) نگاه: این دسته از توصیفات نیز، به لحاظ کیفی، از بخش‌های ادبی ماندگار و شاخص رمان است. در جلدهای نخستین رمان، این موضوع افزون‌تر از جلدهای واپسین است، زیرا نویسنده هنوز خود و شخصیت‌های داستانش را درگیر ماجراها و وقایع داستان نکرده است. شیوه وصفی وی بهره‌گیری از صفات و بیش‌تر صور خیال، مانند تشبیه و استعاره است (همان: ۱/۵۶)، اما نمونه‌های ذیل این موضوع، از نظر کمی، چندان چشمگیر نیستند و شمار آن‌ها به بیش از پانزده نمونه وصفی نمی‌رسد.

۲. سیرت باطنی

الف) حالات و احساسات: بررسی درون‌مایه‌های حالات و احساسات وصف‌شده در کلیدر نشان می‌دهد که بیش‌تر آن‌ها حالات منفی روحی است. به چند نمونه از این حالات اشاره می‌کنیم:

حسرت و کینه (همان: ۵۴)، وحشت (همان: ۸۶)، غم و خشم (همان: ۸۹)، بی‌تابی و نگرانی (همان: ۹۵)، بخل (همان: ۲/۳۷۱)، افسردگی (همان: ۴۳۹)، وسوسه (همان: ۵۵۳)، سردرگمی (همان: ۶/۸۳۶)، آشفتگی (همان: ۴/۱۰۳۷)، خستگی (همان: ۱۰۴۳)، ضعف و گرسنگی (همان: ۵/۱۲۸۰)، پریشانی (همان: ۶/۱۷۸۹)، حقارت (همان: ۷/۱۹۰۴)، دلواپسی (همان: ۸/۲۱۲۳)، زبونی (همان: ۹/۲۴۰۸)، و ناتوانی (همان: ۱۰/۲۵۹۲).

قسمت اعظم این توصیفات حالات منفی روحی را به تصویر کشیده است و به‌ندرت وصف حالت و احساسی مثبت، مثل عشق، پیروزی، شادمانی، آزادی، و شوق، در کلیدر به چشم می‌خورد. هرچند چنین احساساتی به‌ندرت در این اثر وصف شده است، اما در ژرفای روح و روان شخصیت‌های داستان و در لفافه‌ای از احساس منفی پوشیده شده است. برای مثال، احساس شوق و آزادی شیرو (همان: ۱/۸۷) احساسی منفی است که خواننده، در همان ابتدای امر، به حقیقی نبودن آن واقف است و خود شخصیت نیز به‌زودی این احساس را از دست می‌دهد و شوق و شور او به حسرت و خاموشی و ندامت تبدیل می‌شود.

هم‌چنین احساس پیروزی و غروری که به بیگ‌محمد، بعد از انتقام‌گیری از ماه‌درویش، دست می‌دهد احساسی دروغین است، زیرا عذاب وجدان و تردید وی را دمی راحت

نمی‌گذارد. گرچه او سعی دارد از این احساس طفره رود، هم‌چنان روح او از دودلی و اندوه در رنج است (همان: ۱۹۳).

هم‌چنین آسودگی و آرامشی که به نادعلی پس از دست‌گیری از خانواده محمدجمعه، که قربانی فقر و سعایت خودش و خودخواهی و جست‌وجوگری نادعلی شد، دست می‌دهد نوعی احساس دروغین است که نادعلی برای التیام‌بخشیدن و آرام‌کردن روان بیمار خود بدان متوسل می‌شود (همان: ۳/ ۷۲۵). این فرد تنها شخصیتی است که توصیف احساسات و حضور او در داستان، از ابتدای رمان تا به انتها، از چشم نویسنده مخفی نمی‌ماند و سطرهایی طولانی از رمان را به خود اختصاص می‌دهد.

فراوانی توصیف حالات زیور در جلد‌های نخستین رمان، برای درک و شناخت جایگاه و وضعیت روحی این شخصیت در داستان، نویسنده را از آوردن توصیف حالات وی از جلد چهارم به بعد بی‌نیاز کرده است.

این موضوع وصفی، به لحاظ کیفی و کمی، از متنوع‌ترین و مفصل‌ترین بخش‌های توصیفات در کلیدر است.

ب) سیرت و منش: این موضوع در کلیدر از نظر کیفیت به چند شیوه وصف شده است: گاهی نویسنده خُلق و منش شخصیتی را پیش از ورود او به داستان از طریق دیگران بیان می‌کند (همان: ۱/ ۱۵۷). گاهی خصوصیات اخلاقی فردی را جزء‌جزء کرده است و در طول رمان، به مقتضای حال و مقام، جنبه‌ای از سیرت وی را به خواننده می‌شناساند. برای مثال، نخست اندکی از منش بُندار را توصیف می‌کند (همان: ۳۱۵) و دیگر ابعاد شخصیت وی را، چون حساب‌گری (همان: ۵۱)، معتادبودن (همان: ۳۰۶)، مال‌خری (همان: ۱۸۸)، بی‌رحمی (همان: ۲/ ۴۳۵)، فرصت‌طلبی (همان: ۴۹۷)، و موزی‌گری (همان: ۳/ ۸۴۸)، در طی داستان بیان می‌کند.

در پاره‌ای از مواقع، نویسنده خلق و خوی برخی از شخصیت‌های اصلی را وصف نمی‌کند و فقط به آوردن توصیفات از کنش‌ها و واکنش‌های آن‌ها در داستان بسنده می‌کند و درک و شناخت سیرت آن‌ها را به تأمل و قضاوت خواننده وامی‌گذارد. مثلاً، هیچ توصیفی از منش و سیرت باطنی شخصیت‌هایی چون آلاجاتی، قربان بلوچ، عبدوس، و صبرخان، که از شخصیت‌های اصلی داستان‌اند، نیامده است و خواننده با قضاوت و نکته‌سنجی خود باید به جمع‌بندی کلی از خصوصیات اخلاقی آن‌ها برسد.

کیفیت این وصف‌ها از دیدگاهی دیگر بر دو نوع است: ۱. وصف منش یک فرد خاص؛

۲. وصف منش گروهی خاص چون درویش (همان: ۱/ ۳۵)، کردها (همان: ۲۴)، بلوچ‌ها (همان)، شبگردان (همان: ۳/ ۹۹۰)، و رعیت (همان: ۱۰/ ۲۶۶۳).

از نظر نویسنده، دلخواه‌ترین شخصیت در کلیدر سیرت بیگ محمد است و بی‌شک منفورترین شخصیت، از دید خواننده و نویسنده، شخصیت عباس جان است که همه صفات پست اخلاقی در وی جمع شده است و برجسته‌ترین شخصیت خان عمو است که خلیقات و منش او برای خواننده یادآور اندیشه‌های خیامی است (همان: ۴/ ۱۰۱۹).

ویژگی‌های اخلاقی برخی از شخصیت‌ها

بلقیس مادری قرص و استوار؛ گل محمد عیار، خوش‌قلب، و ظلم‌ستیز؛ خان محمد کینه‌جو و خشم‌خوار؛ بیگ محمد عاشق و غیرتمند؛ شیرو نخست گستاخ و بی‌پروا و در ادامه داستان سرشکسته و نادم؛ خان عمو لاقید و خوش‌گذران؛ ستار دانای خاموش؛ شیدا جوان‌سر و هوس‌باز؛ اصلان خسیس و ناخن‌خشک؛ فربخش هواخواه و خوش‌قلب؛ مارال سرسخت و عاشق؛ قدیر فرصت‌طلب؛ پندار ریاکار و قدرت‌طلب؛ عباس جان موذی و آدم‌فروش؛ آلاجاتی دورو و روباه‌صفت و ...

این موضوع وصفی، به‌لحاظ کیفی، از متنوع‌ترین موضوعات و از نظر کمی، مفصل‌ترین و بارزترین نمونه‌های وصفی کلیدر است که شمار آن به بیش از ۱۲۰ نمونه می‌رسد.

ج) پندار و تفکر: این دسته از توصیفات در شناخت شخصیت افراد، ذهن، و عملکرد آنان در ادامه داستان به خواننده همانند کلید معما کمک می‌کند و غالباً آرزوها و تفکرات شخصیت را دربرمی‌گیرد. هم‌چنین، در پاره‌ای مواقع، پیش‌زمینه کنش‌های اشخاص در داستان می‌شوند. برای مثال، جلد هفتم این رمان مملو از تفکرات گل محمد است که همین خیالات زمینه‌ساز پایان داستان می‌شوند (همان: ۷/ ۱۹۹۹).

نویسنده توصیفات بی‌شماری از پندارها و خیال‌های نادعلی خلق کرده است. درحقیقت، این پندارها زبان تحلیل‌ها و فلسفه‌بافی‌های خودش درباب مسائل گوناگون بوده است. اصرار زیاده از حد نویسنده بر عقل‌گرایی‌ها و تعمق‌های فیلسوفانه این جوانک روستایی روان‌پریش باعث شده است که برخی از منتقدان کلیدر رئالیستی و تاریخی را اثری با بخش‌های سمبولیک بدانند (شیرمحمدی، ۱۳۸۰: ۷۶).

این موضوع، به لحاظ کمی، از بخش‌های مفصل توصیفی در کلیدر است که بالغ بر ۶۰ نمونه وصفی را شامل می‌شود.

۳. کنش‌های فیزیکی

الف) خوان و خوراک: این بخش از گویاترین قسمت‌ها در وصف و به‌تصویرکشیدن فقر اقتصادی و تضاد طبقاتی حاکم بر جامعه روستایی ایران، در دهه ۱۳۲۰، است. البته نویسنده این نکته را در ابتدای رمان، با توصیف سفره زیور (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۵۸/۱)، به خواننده منتقل می‌کند.

دولت‌آبادی، با تصویرسازی‌های جذاب و ریزبینی‌های دقیق، توانسته است احساس لذت و ولع شخصیت‌ها را در خوردن برای خواننده ملموس و عینی سازد. ماهیت خوراک مردم در کلیدر بدین‌گونه وصف شده است:

خوراک عامه مردم بیش‌تر نانی موسوم به ساج بوده است که اغلب کسان داستان تنها با این خوراک رفع جوع می‌کرده‌اند. خوراکی‌های دیگری مانند ماست، قیماق، پیاز، خرما، کله‌جوش، و تریددوغ نیز بوده که فقط در دوره‌ای کوتاه از سال در دسترس مردم بوده است. اغلب توصیفاتی که در کلیدر آمده است شامل همین خوراکی‌های محقر است. غذاهایی که سفره ملاکان و اربابان را زینت می‌داده‌اند، از نظر تنوع، چندان چشمگیر نبوده است. این غذاها، که مردم عامه و فقیر از آن بی‌بهره بوده‌اند، فقط در ضیافت‌های اعیانی دیده می‌شده است و شامل غذاهایی چون پلو، گوشت، و دل‌وجگر بوده است. جای نیز خاص اشراف و مرفهان بوده است و مردم عامه دم‌کرده گیاهان صحرایی را می‌نوشیدند و اغلب آن را بدون قند یا با مویز، خرما، یا کشمش می‌خوردند.

خوراک‌ها و خوان‌های وصف‌شده در کلیدر، از لحاظ کمی، به ۳۰ نمونه وصفی می‌رسد. **ب) کارورز و کار:** توصیفات گویای نویسنده در این باب بیش‌تر منوط به خبرگی و مهارت کارورز در انجام فعل است و در برخی از مواقع نیز به وصف نابلدی و ناشی‌گری کارورز می‌پردازد (همان: ۷۲). عشایر به چوپانی، شیردوشی، ذبح، نان‌پختن، و پیشه‌هایی از این دست مشغول بودند و روستاییان به دهقانی، دروگری، هیزم‌فروشی، شتربانی، و گدگی می‌پرداختند. دولت‌آبادی به وصف کارهای مردم شهر مثل کار مأموران نظمیه (بازپرس، زندانبان، و ...)، آهنگرها، دلال‌ها، و دکان‌دارها نیز اشاره‌هایی کرده است.

چون رمان کلیدر در توصیف زندگی گروهی از عشایر و روستاییان خطه خراسان است و با وقوف بر این‌که در زندگی عشایر لحظه‌ای سکون و تن‌آسایی نیست و این قشر از جامعه در طی زندگی خویش به کار مشغول‌اند، به گونه‌ای که از کم‌سال‌ترین تا مسن‌ترین عضو خانواده هر یک مسئولیتی را برعهده می‌گیرند، باید نتیجه‌گیری کنیم که توصیفات

دولت‌آبادی در این زمینه کاستی‌هایی دارد. هرچند در این باب مهارت خود و توانایی قلمش را با وصف کارورزانی چون ماه‌درویش (همان: ۱/۴/۱۰۸۷) و اکبر آهنگر (همان: ۵/۱۲۶۴) به خواننده می‌نمایاند، در توصیف کارورزانی چون ستار پینه‌دوز و موسی قالیباف، گذرا و کوتاه از کنار آنان می‌گذرد. چنان‌که جای خالی توصیف کارهایی چون چادربافی، پشم‌ریسی، جاجیم‌بافی، و قیماق‌گیری در کلیدر به‌خوبی به‌ذهن می‌رسد.

کمبود یا نبود توصیفات کار و حرفه درباب روستاییان و عشایر از دیگر دلایل فقر و تنگ‌دستی و نشانه‌ای از معضل بیکاری در میان مردم آن زمان است. اشارات نویسنده به کارهایی چون گل‌گی، راهزنی، خوشه‌چینی، و آفتاب‌نشینی مردم دلیلی بر اثبات این مدعاست و اصلاً یاغی‌شدن قهرمان داستان و قیام آن‌ها به‌سبب تنگ‌دستی و فشار بیکاری و مبارزه با تضاد طبقاتی حاکم بر جامعه آن روز بوده است.

۸۲ نمونه وصفی از این موضوع در کلیدر آمده است.

ج) سوارکاری: از صحنه‌های باشکوه کلیدر، توصیف صحنه‌های سواران است. این‌گونه وصف‌ها به رمان شکوه حماسی می‌بخشد و از دلایل منتقدان برای هم‌سنگ قراردادن کلیدر با شاهنامه شده است.

از جلد چهارم رمان، این وصف‌ها نمودی آشکارا می‌یابند. چراکه پیش از آن، گروه گل‌محمدها هنوز شکل نگرفته است. اما در جلد اول رمان یکی از باشکوه‌ترین صحنه‌های سواران هنگامی خلق می‌شود که نویسنده آگاهانه دریافته است خواننده از توصیف‌ها و تفصیل‌های طولانی وی درباب کار دروگران دچار خمودی و کسالت شده است. بنابراین، با وصف صحنه ماجرای چارگوشلی، خواننده را از فضای ملال‌آور صحرا به عرصه وجد و غلیان احساسات می‌کشاند (همان: ۱/۱۱۹).

با این‌که نویسنده، در کتاب ما نیز مردمی هستیم، معترف شده است که تجربه سوارکاری نداشته، بی‌نظیرترین وصف‌ها را در این زمینه خلق کرده است (چهل‌تن و فریاد، ۱۳۸۰: ۲۷۸). ۴۴ نمونه وصفی از این موضوع در کلیدر آمده است.

د) کنش‌های ارادی: کلیدر مملو از توصیفات کنش شخصیت‌ها درطی داستان است. این دسته از توصیفات در شناخت شخصیت‌ها و خلق و خوی آنان به خواننده بسیار مؤثرند. مثلاً نویسنده در شناساندن سیرت قدیر، که به‌تازگی به خوانندگی معروف شده است، هیچ راهی بهتر از توصیف کنش وی با پدرش نمی‌یابد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۲/۴۵۲). نخست قدیر را فردی کینه‌جو و بی‌مروت معرفی می‌کند. ولی بعد، با وصف کنش او در تیمارداری

از پدرش، بُعد دیگری از شخصیت وی را، به منزله فردی که هنوز رگه‌هایی از جوانمردی و انسانیت در ذات او مانده است، به خواننده می‌شناساند.

کیفیت این توصیفات به دو گونه در کلیدر آمده است:

۱. توصیف فردی و مستقیم: وصف کنش‌های روزمره فردی خاص در جریان امری از آغاز تا انجام آن (همان: ۱/ ۶۴).

۲. وصف پیچیده و درهم‌تنیده: این وصف‌ها عمدتاً طولانی‌اند؛ یعنی جمعی در یک صحنه مشغول کنش‌هایی متفاوت‌اند و نگاه نویسنده در توصیف کنش هر فرد همانند دوربین تصویری بردار لحظاتی روی عملکرد یک شخص ثابت می‌شود و بدین طریق نمایی درهم و گره‌خورده از کنش‌های متفاوت افراد با هم و در کنار هم به خلق تصویر کمک می‌کند (همان: ۹/ ۲۳۴۴؛ ۸/ ۲۰۷۴-۲۰۷۶).

ه) حوادث حال: یکی از منتقدان بر آن است:

نویسنده در بیان چگونگی حوادث و زمینه‌سازی وقایع داستان با لحنی حماسی به وصف پرداخته و این امر باعث شباهت و قرابت کلیدر با شاهنامه شده است (شیرمحمدی، ۱۳۸۰: ۱۷۵).

روال ماجراهای داستان وصفی است. در هر پیشامد و ماجرای، این لحن وصف‌هاست که تغییر می‌کند؛ مثلاً خطاب‌ی یا شاعرانه یا حماسی می‌شود (همان: ۱۹۱).

دولت‌آبادی آن‌جا که حادثه‌ای مهم را شرح می‌دهد قلمش جاذبه و نرمش فوق‌العاده‌ای می‌یابد؛ مانند ماجرای ربودن صوقی و کشته‌شدن مدیاری (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۳۳)، انتقام بیگ محمد از ماه‌درویش (همان: ۱۹۲)، کشتن ژاندارم‌ها (همان: ۲/ ۵۶۰-۵۶۳)، صحنه‌نش قبر مدیاری (همان: ۱/ ۲۴۲)، و یا درگیری‌های مختلف گل محمد و حوادث کوچک دیگر که در قلعه چمن رخ می‌دهد. در این لحظه‌ها، رمان با زیباترین سیاق، در کم‌ترین کلام، بیش‌ترین تأثیر را برجای می‌نهد و سخن‌گویان اصلی حوادث‌اند. افراط نویسنده در شرح و تفصیل وقایع، به شیوه دانای کل، سبب شده است که برخی از صاحب‌نظران اثر او را از نظر شیوه بیان به رمان‌های قرن نوزدهم شبیه بدانند (همان: ۱۷۴). این موضوع وصفی، از نظر کمیت و کیفیت، از بسامد بالایی برخوردار است.

و) خواب و خفتن: این‌گونه توصیفات در جلد‌های نخستین رمان فراوان‌تر از جلد‌های پایانی آن است، زیرا نویسنده و شخصیت‌های داستانش هنوز درگیر ماجراها و دغدغه‌های بغرنج رمان نشده‌اند (همان: ۱۵۲-۱۵۳). اگرچه توصیفات از خواب و خفتن افراد در

جلدهای پایانی آمده است، این خفتن‌ها خفتنی به آرامش نیست، بلکه این فشار خستگی و ناتوانی شخصیت است که او را در عمق خواب غرق می‌کند (همان: ۸/ ۲۱۹۵).

این موضوع پانزده نمونه وصفی را در کلیدر شامل شده است.

ز) راه پیمودن: کلیدر با توصیفی از راه پیمودن مارال و اسبش آغاز می‌شود. از نظر کیفی، این وصف‌ها بیش‌تر با تتابع صفات می‌آیند (همان: ۵/ ۱۲۷۷) که ضمن آن‌ها از صور خیال و وصف جزئیات نیز استفاده می‌شود (همان: ۲/ ۴۵۴) و گاهی با وصف لباس و قامت و چهره همراه است (همان: ۱/ ۳). از نظر کمیت، چندان درخور توجه نیستند؛ چراکه فقط شامل یازده نمونه وصفی می‌شوند.

ح) صدا: این بخش از توصیفات عرصه‌ای برای به‌نمایش گذاشتن خلاقیت و هنر ادبی نویسنده است و جنبه ادبی آن را باید مرهون بهره‌گیری وسیع نویسنده از صور خیال، به‌ویژه تشبیه، دانست (همان: ۳۰۳).

۲۱ نمونه از این‌گونه وصف در کلیدر آمده است.

۴. عناصر پیرامونی و محیطی

الف) پدیده‌های طبیعی: این بخش نیز از قطعه‌های ادبی و زیبای رمان است که قدرت نگارگری‌های بدیع و جذاب نویسنده را بر پیکره نثر کلیدر به منصه ظهور می‌رساند. این وصف‌ها اغلب در ابتدای بخش‌ها و عموماً در همه جای رمان دیده می‌شود. هرگاه نویسنده مجال می‌یابد، خواننده را از فضای داستان به درون زیبایی‌های جهان خلقت می‌برد و این توصیفات را متناسب با حوادث داستان می‌آورد. درحقیقت، این وصف‌ها به‌منزله حلقه اتصال روال داستان با ماجراها و حوادثاند (همان: ۲۵۸).

حدود ۶۰ نمونه وصفی ذیل این موضوع در کلیدر دیده می‌شود؛ برای مثال ← همان:

۳/ ۷۲۱؛ ۴/ ۱۰۰۷؛ ۷/ ۱۸۱۵؛ ۸/ ۲۱۵۰.

ب) حیوانات: نویسنده توانسته است همه حیواناتی را که در محل زندگی روستاییان و عشایر وجود دارند به گویاترین و مفصل‌ترین وجه توصیف کند. مفصل‌ترین و مکررترین وصف‌ها مربوط به توصیف اسب است (همان: ۱/ ۱۱۹). در توصیفاتش، برای حیوانات صفات و ارزش‌های انسانی قائل می‌شود و با این وصف‌ها نشان می‌دهد بود و نبود حیوانات اهلی در زندگی روستاییان و عشایر بیش از حضور یا فقدان عضوی از خانواده، که برای آن‌ها ثمر و منفعتی ندارد، اهمیت دارد (همان: ۳۲۹-۳۳۰؛ مقایسه شود با همان:

۱۶۵-۱۶۶). این نیز نشانی دیگر از نتایج فقر و نیازمندی مردم بوده است که باعث فقر عاطفی و ازبین‌رفتن ارزش‌های انسانی در رمان شده است.

دقیقه‌پردازی‌های نویسنده در وصف اسب به‌گونه‌ای استادانه است که خواننده تصور می‌کند نویسنده عمری با اسب و سوارکاری سروکار داشته است (همان: ۴/ ۱۲۱۲-۱۲۱۳؛ چهل‌تن و فریاد، ۱۳۸۰: ۲۷۸۹).

ذیل این موضوع ۵۰ نمونهٔ وصفی در کلیدر آمده است.

ج) طبیعت: نویسنده در وصف طبیعت محل زندگی عشایر و روستاییان سعی کرده است از ترکیبات و واژه‌های رایج در گویش و لهجهٔ آنان بهره گیرد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۲/ ۵۲۲؛ ۴/ ۱۷۲۸).

۳۷ نمونه از این‌گونه وصف در کلیدر آمده است.

اینک بیابان خاموش شبانه، بیراهه و باد. موج یال و دم اسبان و خاک غباری که پسلهٔ سُم پای اسب‌ها به تاریکنای شب و بیابان گم می‌شد. دیگر دستکند و گودال و سنگلاخ. باد و سکوت و سُمکوب بی‌نواخت اسبان و دیله‌های وهم‌ناک از دور؛ دیلهٔ شغالان و گرگ‌ها. هُرای زمستان. شعله‌های ارغوانی آتش بر بیخگاه درونهٔ ذرهٔ کال خشک. شیب پست ماهور آبکندی خشک و سپس کال (همان: ۱۰/ ۲۶۱۳).

د) مکان: از سخنان دولت‌آبادی، در کتاب *ما نیز مردمی هستیم*، چنین برمی‌آید که از بخش‌های رئالیستی رمان بخش مکان است (چهل‌تن و فریاد، ۱۳۸۰: ۲۷۹-۲۸۱).

نویسنده ناگزیر، برای آشناکردن خواننده با محیط داستان، قسمت اعظم توصیفات مکان را در سه جلد اول رمان آورده است.

در کلیدر، کیفیت توصیف مکان به دو گونه است: کاملاً مستقیم و بدون کم‌ترین کاستی (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۱/ ۲۸۱) و یا وصفی تنیده‌شده در سایر وصف‌هاست. برای مثال، نویسنده توصیف برخی از مکان‌ها را، که قطب اصلی حوادث نیز در رمان به‌شمار می‌روند، با این شیوه می‌آورد. یکی از این مراکز اصلی، خانهٔ بُندار است که بیش‌تر حوادث قلعه‌چمن حول خانهٔ وی روی می‌دهد و خواننده باید تلاش کند تا از میان سایر وصف‌های پیرامونی آن مکان به تصویری نهایی از این مکان دست یابد. درباب خانهٔ گل‌محمد در قلعه‌میدان نیز، که یکی دیگر از این مراکز است، خواننده باید این تلاش را متحمل شود.

جای خالی توصیف مکان‌هایی چون خانهٔ آلاچاقی، شیرو، دکان اصلان، و مسجد

قلعه‌چمن در طی داستان حس می‌شود. هم‌چنین مکان کلیدر، به‌منزله یورتگاه اصلی کلمیشی‌ها، با توجه به نام اثر با توصیفی روشن نیامده است (همان: ۱/ ۱۵۲؛ ۴/ ۱۰۰۷).
وصف مکان‌ها در کلیدر نشان می‌دهد که خانه‌ها اغلب محقر و کوچک و خالی از لوازم و اثاثیه است. تنها خانه‌های مجلل این رمان، که به‌خوبی نیز وصف شده‌اند، خانه دو تن از اربابان روستاست (همان: ۷/ ۱۸۸۳؛ ۱۰/ ۲۵۵۳).

این موضوع نیز، هم به لحاظ کیفی و هم از نظر کمی، بخشی از توصیفات بارز را در کلیدر شامل می‌شود که حدود ۹۸ نمونه وصفی از آن بیان شده است.

ه) زمان: این موضوع وصف شب، غروب، سپیده، صبح، روز، و لحظه را دربردارد. نویسنده عنایت بیش‌تری به توصیف شب داشته است. این بخش از توصیفات ادیبانه و دلنشین‌اند. چنان‌که وصف شب در جلد دهم همانند نوعی اشعار مرثیه‌ای تجلی یافته است. شب را چه قامتی است، شب را چه قامتی. تن با قره می‌زند شب و با گیسوان مارال. زن‌ها، زن‌ها. ای شب قیرین! این بانوی گل محمد سردار است که در تاروپود تو سرگردان مانده است ... اکنون اوست که سنگ نای قیرگون شب را بر شانه‌های خود حمل می‌کند ... (همان: ۱۰/ ۲۸۳۲).

اغلب وصف‌ها متناسب با حوادث قبل و بعد و در حال جریان داستان آمده‌اند و به‌منزله حسن آغازی برای وقوع حوادث‌اند. لحظات وصف‌شده اغلب لحظاتی طاقت‌فرسا و خفقان‌آورند و نویسنده ناگزیر در میان آن‌ها به وصف حالات و کنش‌ها می‌پردازد (همان: ۲/ ۳۷۳).

کاستی وصف عید نوروز در جلد سوم بارز است. نویسنده تنها با چند سطر به خواننده نشان می‌دهد که عید نوروز از راه رسیده است و فرارسیدن این زمان را از طریق وصف به‌حمام‌رفتن اهالی قلعه‌چمن به‌تصویر می‌کشد! (همان: ۳/ ۹۱۷-۹۳۴). هم‌چنین، شب چهارشنبه‌سوری را با نقل‌گفت‌وگویی اشخاص توصیف می‌کند (همان: ۸۱).

۸۱ نمونه توصیفی ذیل این موضوع در کلیدر آمده است.

غروب. خورشید، خنجری به خون آغشته بر پهلو باغجر نشست. خون. فواره خون. لخته‌لخته خون بر گیجگاه آسمان پشنگید. سرخی به دل‌مایه زردی دودید. آتش. تنوری از آتش. غروب آتش گرفت (همان: ۷۹۲).

و) آداب و رسوم: این بخش از توصیفات کلیدر را می‌توان تنیده در گفت‌وگویی شخصیت‌ها و ماجراهای متنوع داستان دید (همان: ۸۳۱). دولت‌آبادی در وصف آداب و

رسوم رایج میان مردم اهمال و کوتاهی بسیاری کرده است و از میان تمام آدابی که می‌توان در زندگی یک ایرانی، به‌خصوص یک ایلپاتی یا روستایی، یافت وی فقط به توصیف اندکی از آن‌ها اشاره کرده است.

نویسنده مهارت قلم، نگاه، و بیان خود را با تصویرسازی‌های بدیع و چشمگیرش از پدیده‌های متفاوت به خواننده نمایانده است. از شرح و تفصیل مناسک مرسوم مردم داستانش امتناع کرده است. بی‌گمان این اثر می‌توانست از لحاظ آداب و رسوم مستندتر و کامل‌تر از آنچه هست، باشد. بی‌تردید جای باورهای ذهنی و خرافی مردم، نذر و نیاز، مراسم حنابندان، سوگواری، مکتب‌خانه، امامزاده، و ... در این رمان خالی است و شاید اگر گفته‌های زیور به مارال، که ریشه در بدوی‌ترین افکار زن در عصر توحش دارد، تصویرسازی می‌شد به مستندبودن رمان کلیدر غنای بیش‌تری می‌بخشید.

۳۰ نمونه‌ی وصفی با این موضوع در کلیدر آمده است.

مار! ...! باید ماری به زیر شلیته‌اش بخیزانم. یا عقربی، عقربی روی پستانش بگذارم. نیش عقرب باید تا دل پستانش بدود. زهرش باید با شمه‌ی میان سینه‌هایش قاطی بشود. شیرش را باید زهری کنم. زهری می‌کنم. نمی‌گذارم عمر به کمال بکند، مارال! نمی‌گذارم. زهر ملخ! در گوشش می‌چکانم. نمی‌گذارم روز خوش ببیند. نمی‌گذارم. نمی‌گذارم بچه‌ای به دنیا بیاورد و با آن خودش را بیشتر به دل مرد من جا بکند. نمی‌گذارم پیش زلف بچه‌اش را مقراض کند ... نمی‌گذارم کلمیشی صبح هر عید یک بره‌ی نر به او ببخشد! نه، نمی‌گذارم! نمی‌گذارم به قد و قواره‌ای برسد که بدود و سر چوب عموش بیگ‌محمد را بگیرد. آرزوی همه‌ی این چیزها را باید به گور ببرد. مارال! اگر خود ماچه‌سگش را نتوانم به جهنم بفرستم، همان بچه را به بیابان می‌برم به چاه می‌اندازمش و پیراهن خونینش را برای مادر و پدرش می‌آورم ... پیراهن خونینش را مارال سربند سر کند! (همان: ۸۳۱).

(ز) اشیا: ناچیزترین بخش توصیفات در کلیدر، از نظر کمی، بخش توصیف اشیاست که با توجه به حجم عظیم رمان و توصیفات دقیق نویسنده، درباره‌ی موضوعات گوناگون، بسیار مختصر است. در مجموع ده شیء در رمان وصف شده است. شاید نویسنده سعی داشته است با نیاوردن توصیف اشیا و با بیانی کنایی و غیر مستقیم وضعیت بفرنج اقتصادی و فقر و بینوایی حاکم بر زندگی مردم آن زمان را به‌نحوی بازگو کند. البته با توصیفی که نویسنده از وسایل خانه‌ی بلقیس (همان: ۴۰ / ۱) در ابتدای داستان می‌آورد خواننده را از عمق فقر و تنگ‌دستی مردم داستانش باخبر می‌کند.

شاید توصیف‌نکردن اشیا زندگی چادرنشینان توجیه‌پذیر باشد، ولی درباب توصیف

زندگی اربابان و خرده‌مالکان سکوت نویسنده در وصف اشیا نمی‌تواند خواننده را راضی کند. همه حوادث قلعه‌چمن حول خانه بندار و در بیشتر مواقع در درون خانه او در حال وقوع است، ولی از اشیا و وسایل خانه او توصیفی نشده است. روال داستان چندین مرتبه خواننده را به درون خانه اربابانی چون آلاچاقی، نجف ارباب، حاج حسین، و حاجی خرسفی می‌برد، اما نویسنده حتی با سطری کوتاه به وصف وسایل منزل آنان نمی‌پردازد (دولت‌آبادی، ۱۳۳۸: ۷/ ۱۸۸۳؛ ۱/ ۱۲۵، ۱۲۸؛ ۱۰/ ۲۵۵۳-۲۵۵۴).

توصیفی که از گوشواره‌های مارال آورده شده است هرچند رسا نیست، از نظر بررسی‌های مردم‌شناختی نشان می‌دهد که زنان ایلات و عشایر، به‌رغم فقر و تنگ‌دستی خانواده‌ها، از زیورآلات و آرایه‌های زنانه بی‌بهره نبوده‌اند (همان: ۲/ ۴۱۲).

نتیجه‌گیری

کلیدر زمانه‌ای را تصویر کرده است که زندگی در هر دو چهره اجتماعی و طبیعی خود رو به قهر و سرسختی دارد. سنگ بنای این اثر توصیف درد و رنج است. حضور رنج در سراسر رمان نمودی ویژه دارد. رنج انسان‌هایی که حول فقر و بی‌پشتوانگی، در برابر فردای مه‌آلود، زیستن را برایشان خارزار کرده است.

توصیفات کلیدر افزون بر لایه بیرونی خود، که متشکل از زیبایی و جذابیت نثر و هنر و خلاقیت نویسنده است، از لایه درونی نیز برخوردار است که در پس این تصویرسازی‌ها رخ پنهان کرده است. به‌عبارت دیگر، وصف‌های چشمگیر و تصویرسازی‌های بدیع این اثر افزون بر زیبایی و تزیین کلام، گونه‌ای بیان تلویحی و غیر مستقیم است که در بیان و القای مضامین به خواننده نقشی اساسی دارند. این مضامین عبارت‌اند از بینوایی و فقر مطلق، مذلت، ستم‌پذیری توده‌های رعیت، معضل بیکاری، و تضاد طبقاتی حاکم بر جامعه روستایی ایران آن زمان.

همه توصیفات از نظر لفظی و واژگانی متناسب و هماهنگ با فضای داستان و درون‌مایه اصلی آن، یعنی حماسه، و اقلیمی است که درباره آن بحث می‌شود. این توصیفات بدیع خاص دولت‌آبادی است که باعث تشخیص سبکی وی می‌شود.

این توصیفات، هم از نظر کمیت و هم به لحاظ کیفیت، از تنوع و ارزش هنری والایی برخوردارند. اهمیت ادبی این وصف‌ها تا حدی است که اگر مجبور به زدودن آن‌ها از رمان باشیم، کلیدر دیگر اثر ادبی فاخری نخواهد بود، بلکه گزارشی تاریخی است که قلمرو

جغرافیایی آن پهن‌دشت کلیدر و روستاهای حوالی نیشابور و سبزوار و قلمرو زمانی آن دورانی سه‌ساله از تاریخ ایران است که، در پی یک جریان سیاسی، خیانت حزب توده را به هوادارانش افشا می‌کند.

منابع

- اسحاقیان، جواد (۱۳۸۳). کلیدر، *رمان حماسه و عشق*، تهران: گل‌آذین.
- بابایی، محسن (۱۳۷۳). «نقد و بررسی رمان کلیدر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی.
- براهنی، رضا (۱۳۷۳). *رؤیای بیدار، مجموعه مقاله پیرامون نگارش و خواندن متن ادبی*، تهران: قطره.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶). *سبک‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۳). *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران*، تهران: اختران.
- چهل‌تن، امیرحسین و فریدون فریاد (۱۳۸۰). *ما نیز مردمی هستیم*، تهران: چشمه و فرهنگ معاصر.
- خطیبی، حسین (۱۳۸۶). *فن نثر در ادب پارسی*، تهران: زوار.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۸). *کلیدر*، ج ۱-۱۰، تهران: فرهنگ معاصر.
- شاکری، عبدالرسول (۱۳۸۵). «تصاویر زمانی در رمان جای خالی سلوچ»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۴۹). *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: نیل.
- شیرمحمدی، عباس (۱۳۸۰). *بیست سال با کلیدر*، تهران: کوچک.
- صورتگر، لطفعلی (۱۳۴۷). *ادبیات توصیفی ایران*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- کادن، جان آنتونی (۱۳۸۰). *فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
- کریمی‌پناه، ملیحه (۱۳۸۷). «بررسی و مقایسه جنبه‌های توصیف در *مرزبان‌نامه* و *کلیدر*»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۵۵). *تحول شعر فارسی*، تهران: کتابخانه طهوری.
- مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۴۶). *شعر و ادب فارسی*، تهران: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (۱۳۷۷). *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۸). *فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار شعرا*، تهران: علمی.